

عرفان شرق در پس عشق زمینی غرب

هدیه حسینی *

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی و ادبیات واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

محمدتقی غیائی **

استاد زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی و ادبیات واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۱۳، تاریخ تصویب: ۸۸/۸/۱۹)

چکیده

مقاله حاضر به بررسی و معرفی سنت فکری و نظام معرفتی دو شاعر و پژوهشگر از دو جغرافیای فرهنگی متفاوت یعنی مولانا، شاعری از سنت فکری شرق، و ژاک سالومه، محقق از سنت فکری و نظام معرفتی غرب، می‌پردازد. آنچه منجر به این مقایسه شده، اقتباس ادبی سالومه از قصه «طوطی و بازرگان» مولانا در «قصه مرد عاشق» (Le conte de l'homme très amoureux) است. او از این قصه همانی را درک می‌کند که سنت فکری او به شکل آموزه در ذهنش گماشته است. سالومه به قصه «طوطی و بازرگان» نگاهی مغرب‌زمینی دارد. به این معنا که در سنت‌های فکری مغرب زمین چندان به مباحث ماورایی، آن‌گونه که ما در عرفان و فلسفه شرق (نه صرفاً ایران) به آن معتقدیم، نگریسته نمی‌شود. بلکه تأثیر فلاسفه انگلیسی به ویژه کسانی چون هابز، لاک و هیوم بر جریان‌ها پس از خود، در فلسفه فرانسه محصولی به بار آورد که بیش از هر چیز نگاهی تجربه‌گرا و پوزیتیویستی را به همراه داشت. به این معنا که محسوسات و مشاهدات پایه اساسی اظهار نظرها و تحلیل‌های فکری قرار گیرد. در این مقاله، با استناد بر سابقه ادبیات عرفانی در غرب و بکارگیری تحقیقی جامع از نظرات این دو نویسنده و با تأکید بر فصل مشترک عقاید تعلیمی آنان، به تحلیل تأثیر یکی از ارکان اساسی ادب عرفانی - «چگونه سخن گفتن» - توجه می‌گردد. این امر در شناسایی اقتدار فرهنگ و ادبیات غنی ایران در جوامع غربی سهم بسزایی دارد و بر این مدعا صحه می‌گذارد که ادبیات صوفیانه و تعلیمی ایران همواره مورد بهره‌برداری فرهنگی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: مولانا، سالومه، نظام معرفتی، سنت فکری، روح، جسم، طوطی و بازرگان.

* تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۹۷۴۶۷، دورنگار: ۰۲۱-۲۲۰۲۸۵۶۳، E-mail: hedieh_hedda@yahoo.com

** تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۰۵۴۲۵، دورنگار: ۰۲۱-۴۴۸۶۵۱۰۵، E-mail: mt.ghiassi@yahoo.com

مقدمه

همه ما در یک فرایند سنت فکری و نظام معرفتی زندگی می‌کنیم. این جهان زیست کلی که پیرامون ما را احاطه کرده است، گاه تا آن جا پیش می‌رود که ما را اسیر کرده و بسیاری از ارزش‌گذاری‌ها و تصمیمات ما را جهت می‌دهد. حال، ما در این جهت‌گیری و نظام‌های معرفتی شکل گرفته، خود را درمی‌یابیم و به دیگران معرفی می‌کنیم. ژاک سالومه و مولانا اگر چه در یک جایگاه ادبی و هنری قرار ندارند، اما می‌توان نوع نگرش آنان به جهان پیرامون را از آثارشان دریافت. مولانا در مقام مؤلف در داستان «طوطی و بازرگان» و ژاک سالومه در حکم اقتباس‌کننده آن، آنگونه که خواسته‌اند به جهان نگرستانه‌اند، اگر چه شخصیت‌های قصه‌های آنان مشترک بوده است، ولی هر یک نتیجه‌ای را طلب کرده‌اند که در ذهن خود به آن علاقه نشان می‌دادند.

پیش از ژاک سالومه، بسیاری از متفکران و ادیبان مغرب زمین تأثیر فراوانی از متفکران گستره ادبیات صوفیه ایران گرفته‌اند و برخلاف قول معروف کیپلینگ (Rudyard Kipling) که معتقد است: «شرق، شرق است و غرب، غرب و هرگز این دو به هم نمی‌رسند» (لویزن ۱۰۰) در عمل تأثیرپذیری تاریخ تمدن غرب از شرق و بالعکس در تمامی ابعاد زندگی امروز را نمی‌توان نادیده گرفت. نقش مهم زبان فارسی و ادبیات در اشاعه و ترویج دین اسلام در شبه قاره هند، آسیای مرکزی و حتی چین و خاور دور بر این مطلب صحه می‌گذارد و این زبان را تبدیل به دومین و مهمترین زبان اسلامی و زبان مشترک مسلمانان در شرق کرده است، تا جایی که فرهنگ ایرانی - اسلامی در اوج خود از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب قاره آسیا کشیده شد و سرزمین‌هایی همچون اژه، سینکیانگ، خلیج بنگال، استپ‌های روسیه و اقیانوس هند و آسیای صغیر را در بر گرفت.

همچنین تأثیر دانشمندان و متفکران اسلامی (ایرانیان و اعراب) در پیدایش و رشد علوم در غرب، تأثیری انکارناپذیر است. برای نمونه می‌توان به تأثیر افکار ابن خلدون در قرن نوزدهم بر متفکران اروپایی که پایه‌گذاران علم جامعه‌شناسی‌اند، اشاره کرد. به طوری که هامر (Hammer) که رساله او در شناخت این جامعه‌شناس اسلامی نقش مؤثری داشته است از ابن خلدون با عنوان «منتسکیوی عرب» یاد می‌کند. (گنابادی ۳۱)

باید متذکر شد که تأثیرپذیری شرق از غرب و یا غرب از شرق صرفاً به مباحث عرفان و تصوف و یا متون ادبی خلاصه نمی‌شود و زمینه‌های بسیار گسترده‌ای از فرهنگ و تمدن ملت‌ها را دربر می‌گیرد. اما چون در این مقاله تنها به گوشه‌ای کوچک از این تأثیرگذاری

پرداخته می‌شود، از ورود به گستره‌های دیگر دوری می‌گزینیم. اگر چه بحث تأثیرپذیری فرهنگ‌ها، بحثی گسترده است و در یک مقاله و یک کتاب نمی‌گنجد و نیاز به تحقیق و تفحص طولانی مدت دارد، اما به مصداق ضرب المثل معروف، «مشت نمونه خروار است». با بررسی یکی از نمونه‌های موجود شاید بتوان به تفاوت نگاه دو گستره فرهنگی که در پیدایش تمدن گذشته و امروز نقش داشته‌اند، ذره‌ای آشنایی حاصل کرد. شرق با نگاه اشراقی خود و غرب با دیدگاه تجربه‌گرایانه‌اش. امید است این مقاله در بازتاب این دو نگاه، مؤثر افتد.

در این مقاله، همان طور که از کلید واژه آن پیداست، محور اصلی، «داستان طوطی و بازرگان» است. طبعاً می‌بایست اشاره‌ای به زندگی مولانا نیز می‌شد. اما به دلیل کثرت منابع دسترسی مخاطب، از آن خودداری گردید. درباره ژاک سالومه هم تنها به سابقه تحصیلی و کاری‌اش اکتفا شد.

پس از بحث مختصری درباره سوابق آشنایی اروپاییان با ادبیات عرفانی ایران، و نیز اشاره به سنت فکری و نظام معرفتی حاکم بر اندیشه ژاک سالومه و سپس مولانا، به فصول اشتراکات این دو پرداخته شده و با ذکر خلاصه‌ای از داستان، به نتیجه‌گیری می‌پردازیم. شایان ذکر است که روایت مولوی یعنی اصل داستان، برگرفته از مثنوی معنوی، و روایت سالومه، ترجمه فارسی از متن فرانسوی است که ترجیحاً متن فرانسوی نیز در زیر نگاشت آورده شده است.

تأثیرپذیری غرب از ادبیات صوفیانه ایران

اگر کمی در بعد عرفانی اسلام در ایران دقیق شویم بر ما روشن می‌شود که در نخستین دوره‌های استقرار اسلام در ایران، تصوف بخش مکملی از «اسلام ایرانی»^۱ بوده است، و در

۱- آنچه اسلام ایرانی خوانده می‌شود مبتنی بر مذهب تشیع است. تا قبل از صفویه اغلب حکومت‌های مهم ایرانی سنی مذهب بوده‌اند و شیعیان جز در مناطقی اندک حکومت نداشته‌اند. آسیای مرکزی و هند هم بیشتر از حکومت‌های سنی در ایران تأثیر پذیرفته‌اند. البته آسیای مرکزی در دوره سلجوقیان، غزنویان، خوارزمشاهیان، و ... خود در قلمرو ایران بوده است. آسیای صغیر هم در دوره مولانا توسط سلاجقه روم شرقی که سنی بوده‌اند، اداره می‌شده است. مولوی هم سنی مذهب بوده است. درست است که فرهنگ و تمدن ایران نقش عمده‌ای در گسترش اسلام داشته است اما اطلاق آن به اسلام ایرانی (یعنی تشیع) آن‌چنان که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرد، چندان مطابق با واقعیت تاریخی نیست، بخصوص که انحطاط و زوال و تضعیف ایران از زمان صفویه (غیر از شاهانی چون شاه اسماعیل، شاه عباس اول و معدودی دیگر) آغاز شده است. آنچه مهم است تأثیر فرهنگ ایرانی که میراث کهن و باستانی ما در دوره اسلامی است انگیزه ساز و عامل مهم این تأثیرگذاری است.

نتیجه ادبیات صوفیانه و طریقت‌های مختلف تصوف نقش بسیار مهمی در گسترش اسلام در شبه‌قاره و آسیای مرکزی و نیز در امپراتوری عثمانی ایفا کرده‌اند.

اما برای بررسی تأثیر ادبیات صوفیانه فارسی بر غرب - و از جمله تأثیر مولانا بر سالومه - چند مطلب را باید در نظر گرفت. نخست گزارش‌های قدیمی بر جا مانده دربارهٔ تصوف از غربی‌هایی که در دوره‌های صفوی و قاجاری به ایران سفر کرده‌اند و نیز آن دسته از متون صوفیه که به زبان‌های غربی ترجمه شده است. دوم؛ موضوع علاقهٔ نویسندگان و شاعران به این آثار و تأثیرات ادبی بعدی است که این قبیل ترجمه‌ها بر آنان داشته است و سوم نقشی که تصوف به مثابهٔ پلی بین اسلام و مسیحیت ایفا کرده است.

بنابر نظر محققان و پژوهشگرانی که دربارهٔ تصوف و تاریخ و افکار صوفیه آثاری ارزنده پدید آورده‌اند، همزمان با تأسیس چند کرسی دانشگاهی برای زبان‌های عربی، یونانی و عبری در شهرهای پاریس، آکسفورد، بولونیا^۱، آوینیون^۲ و سالامانکا^۳ در سال ۱۳۱۲ م. خاورشناسی در غرب رسماً پایه گذاری شد.

از آغاز سدهٔ هفدهم، با تأسیس کرسی عربی توسط سرتامس آدافر در کمبریج (سال ۱۶۳۲ م.) و برگزاری کرسی مشابهی در آکسفورد توسط سراسقف لود (در سال ۱۶۳۶ م.) مطالعهٔ جدی دربارهٔ شرق در کشور انگلستان آغاز شد. صاحبان کرسی عربی متخصصانی فارسی‌دان بودند که بر ادبیات عرفانی فارسی هم اشراف داشتند. از جملهٔ آنان می‌توان به این اسامی اشاره کرد: ادوارد براون (Edward Granville Browne)، رینولد. ا. نیکلسون (Reynold Alleyne Nicholson)، آ. ج. آربری (Arthor John Arberry) که دربارهٔ متون صوفیانهٔ عطار، مولانا، و همچنین خیام مطالعه و تحقیق می‌کردند. تامس هاید نیز برای نخستین بار در تاریخ غرب پاره‌ای از غزل‌های حافظ و یک رباعی از عمر خیام را به لاتین برگرداند. به اضافه این که اولین اشاره به خود خیام در ادبیات غرب نیز منسوب به هاید است.^۴

۱- Bologna نام شهری در ایتالیا

۲- Avignon نام شهری قدیمی در جنوب شرقی فرانسه

۳- Salamanca نام ایالتی در غرب اسپانیا

۴- رباعیات خیام هیچ ربطی به متون صوفیه ندارد، زیرا رباعیات خیام بنمایه‌ای فلسفی دارد. مکتب خیام مکتب شک علمی (ریاضیات و نجوم) و شک فلسفی است. به همین دلیل تا به امروز نزد متشرعین و متعصبان مذهبی، مردود است. همچنین مولانا جلال‌الدین نیز نزد این قشریون مغضوب است تا جایی که ملاحی متعصب مثنوی را با انبر می‌گرفته‌اند!

تماس‌های مکرر بازرگانان و سیاست‌مداران غربی با ایران که اغلب منجر به تماس‌های فرهنگی از قبیل رد و بدل کردن کتاب می‌شد، در انتقال اطلاعات وسیع دربارهٔ تصوف به مغرب زمین نیز بی‌تأثیر نبود. از طرفی دیگر، ورود سیاحان فرنگی به ایران و سیاحان ایرانی به غرب، از راه‌های دیگر تبادل فرهنگی بود. یکی از معروف‌ترین سیاحان غربی در ایران که کتاب‌های حجیم او تأثیر به‌سزایی در فرانسه و بریتانیا داشت، جواهر فروش فرانسوی ژان شاردن (Jean Chardin) بود. کارهای او مورد تأیید و تحسین مونتسکیو (Baron de Montesquieu)، روسو (Jean-Jacques Rousseau)، ولتر (Voltaire)، گیبن (Gibbon) و سر ویلیام جونز (Sir William Jones) قرار گرفت. (لوین، ۱۰۰، ۲۰۰۵-۱۰۳)

شاردن در تألیفاتش تحقیق کاملی دربارهٔ تصوف کرده و شناخت خوبی از مفاهیم اصلی صوفیانه به‌دست آورده‌بود. وی با نام‌ها و تا حدی با اندیشه‌های بنیان‌گذاران تصوف، ابوسعید ابوالخیر و جنید آشنا بوده و از دو متن اساسی صوفیانه فارسی، مثنوی مولانا و گلشن راز محمود شبستری مطالبی نقل کرده است (لوین ۱۲۰). در میان اندیشمندان، بخصوص خاورشناسان معاصر غربی که در زمینهٔ عرفان اسلامی و ایرانی پژوهش‌های گرانقدری انجام داده‌اند، به دو نام می‌توان اشاره کرد. نخست خانم آنه ماری شیمل، مولوی شناس و اسلام شناس برجسته که آثارش به فارسی ترجمه شده است. مانند «شکوه شمس» ترجمهٔ حسن لاهوتی و یا «من بادم و تو آتش» ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. دوم، خاورشناس بزرگ سوئیسی، فریتس مایر که تحقیقات او دربارهٔ علوم اسلامی، زبان و ادبیات سامی و فقه‌اللغته است. از جمله آثار مهم وی کتاب «ابو سعید ابی‌الخیر: حقیقت و افسانه»، دربارهٔ زندگی و افکار صوفی برجستهٔ ایرانی ابو سعید ابی‌الخیر است. این کتاب را مهر آفاق بایوردی ترجمه کرده است. البته از این نمونه‌های درخشان بسیار است که در اینجا صرفاً به این دو نام از معاصران اکتفا شده است.

البته این نکته را در ادبیات و زبان انگلیسی و جغرافیای انگلستان نباید از نظر دور داشت که قدیمی‌ترین اشاره به شعر فارسی در انگلستان در کتاب «هنر شاعری در انگلیسی»^۱ نوشتهٔ جرج پوتنهام^۲ (۱۵۸۹ م.) است. خاورشناس آلمانی آدام التاریوس شاید نخستین مسافر غربی بود که شاعران بزرگ ایران را به بقیه اروپای غربی معرفی کرد. او در آثار خود ادبیات فارسی

1 – The Art Of English Poesie

2 – G. Puttenham

را با ادبیات فرانسوی مقایسه می‌کند و ایرانیان را مردمی توصیف می‌کند که بیش از هر ملت دیگری در عالم به شعر عادت کردند، ترجمه وی از گلستان سعدی در سال‌های ۱۶۵۴ م. و ۱۶۶۰ م. انتشار یافت. در میان شاعران مهم ایرانی وی از فردوسی، سعدی، حافظ و نظامی نام می‌برد. سفر نامه‌ی الثاریوس به فارسی ترجمه شده و در دسترس است.

این نمونه‌ها موارد اندکی است که بر این مدعا صحه می‌گذارد که ادبیات صوفیانه و تعلیمی ایران پیش از این‌ها در غرب شناخته شده و مورد بهره‌برداری فرهنگی قرار گرفته است و اگر امروز سالومه یا هم عصرانش از مولانا، حتی در یک روایت کوتاه اقتباس می‌کنند از پیشینه‌ای تاریخی نشأت گرفته که برگرفته از تأثیر و ترجمه متون شرقی بوده است. ادبیات ایران و شاعران و نویسندگان شاخص آن سال‌ها است که محل تأمل و تدبیر شرق‌شناسان غرب بوده است.

سنت فکری و نظام معرفتی حاکم بر اندیشه سالومه

اگر چه منابع قابل توجهی از ژاک سالومه (Jacques Salomé) در ایران وجود ندارد، اما با بررسی یکی از گزیده آثارش و مباحثی که در آن پیرامون اندیشه فرانسویان مطرح کرده است، می‌توان دریافت که سالومه میراث‌دار اندیشه‌ای است که از «عصر روشنگری فرانسه»^۱ و پیش از آن دکارت (René Descartes) به جای مانده است. او اگر چه در رشته روانشناسی اجتماعی تحصیل کرده، اما نمی‌توان از ارتباط این جزء (روانشناسی) با کلیت جریان اندیشه در فرانسه امروز و سنت فکری فرانسه غافل شد.

ژاک سالومه در سال ۱۹۳۵ در شهر تولوز (فرانسه) به دنیا آمد. تحصیلاتش در رشته روانشناسی اجتماعی بود و از مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس مدرک روان‌درمانی اجتماعی گرفت. او مدت پانزده سال مدیریت مرکز جوانان بزهدکار را به‌عهده داشت و در دانشگاه شهر لیل تدریس می‌کرد. ژاک سالومه مدت بیست و پنج سال در مراکز آموزش روابط انسانی با نام «نگاه بارور» در شهر دیزن و استان‌های لانگدوک روسیون و پروانس فعالیت داشت. او سی و پنج اثر تحلیلی، داستانی و ادبی نوشته است و به ویژه در کشورهای فرانسه زبان به عنوان یک متخصص روابط زناشویی، خانوادگی و رشد شخصیت، شهرت دارد.

نگاه ویژه سالومه به رشد شخصیت و روابط حاکم بر انسان‌ها، اعم از خانوادگی یا

۱- رجوع شود به کتاب جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی - فصل عصر روشنگری فرانسه

دوستانه یا هرگونه روابط انسانی در جامعه، ما را به کشف این پدیده سوق می‌دهد که او از چه سنت فکری- فلسفی وام گرفته و چگونه می‌شود صورتبندی حاکم بر رفتارهای نوشتاری او را بررسی کرد. اگر به دقت به تک اثر^۱ او نظر بیندازیم، درخواستیم یافت که به عقیده او هیچ چیز به اندازه ارتباط برقرار کردن، تبادل نظر و اشتراک افکار با دیگران برای انسان مهم و اساسی نیست.

در واقع نخستین مسأله‌ای که سالومه به نوعی به آن اعتراض می‌کند، قواعد حاکم بر برخی روابط انسانی است. او دوباره تلاش می‌کند برخی از روابط را بازآفرینی کند و مبانی و اصول مقدماتی ویژه‌ای برای این رفتارها بسازد. این تحرکات رفتاری در تغییر روابط حاکم به نوعی برگرفته از شکستن قواعد فکری سنتی است که او در آن زندگی می‌کند. می‌توان این سنت فکری را به دکارت و لایب نیتس (Gottfried Leibniz) در فرانسه و انگلستان رساند یعنی همان سنت فکری که به تمام مفاهیم با دیده شک نگریسته و آنان را بازخوانی می‌کند. (کاپلسون، ۱۱۰، ۲۰۰۱، ۱۱۵-)

سالومه در این مورد بیشتر به جریاناتی اندیشیده است که چندان پیچیده و فلسفی نیستند. مثلاً او مدعی است باید به گونه‌ای «سخن گفتن» را به مردم آموخت. البته سخن گفتن او به شیوه‌ای نیست که مراد از آموزش «سخن گفتن به شیوه سوفسطایی» باشد بلکه او می‌گوید باید به نوعی به مردم آموزش داد که چگونه می‌توانند «از خود» و «برای خود» حرف بزنند و در ارتباط با دیگران فقط شنونده نباشند. (سالومه، ۲۰۰۷، ۱۶-۲۳)

او سعی بر آن دارد تا با طرح و بهره‌گیری از برخی شیوه‌ها، کمک کند تا انسان‌ها حرف خود را بهتر به دیگران بفهمانند و سخن آنان را بهتر گوش دهند و با بهترین و غیره منتظره‌ترین بخش وجود خود مرتبط شوند. نظریات او بر این آموزه استوار است که هرکس مسئول بهبود ارتباط خود با دیگران است و به این منظور لازم است که برخی عملکردهای حاکم بر روابط نزدیک را بدانند که چگونه از دام دوگانه متهم کردن دیگران و متهم کردن و تحقیر خود به هنگام مشکلات بپرهیزد. او در نظریه‌هایش تنها به دنبال راه حل نیست، بلکه سعی بر آن دارد تا کنترل بر روابط و پیوندها را همواره حفظ کند.

این نوع نگرش سالومه، وامدار جریان دیگری در سنت فکری فرانسه است. این سنت فکری و نظام معرفتی به عصر روشنگری فرانسه در قرن هجدهم باز می‌گردد. در این زمان

۱- T'es toi quand tu parles (هنگام حرف زدن تو خود هستی / تو، تویی، آنگونه که حرف می‌زنی)

فرانسه با تأثیری که از سنت فکری فرانسوی و سنت فکری انگلیسی مبنی بر اصالت تجربه گرفته بود، به شیوه‌ای از رفتارهای فردی و جمعی رسید که پیرو آن انسان فرانسوی بیشتر، تجربیات عالم محسوس و مشاهداتش از عالم روابط انسانی‌اش را کاربردی می‌کرد. (کاپلسون، ۱۱، ۱۹۹۴-۸۳) فیلسوفان قرن هجدهم فرانسه به نحو قابل ملاحظه‌ای متأثر از مکتب اصالت تجربه^۱ متفکران انگلیسی، به ویژه لاک (John Locke) و نیوتن (Isaac Newton) بودند. به کار گرفتن عقل در نظر آنان به معنی ساختن نظام‌های بزرگ مستخرج از مفاهیم لدنی یا اصول اولیه بدیهی نبود و از این جهت آنان به مابعدالطبیعه نظری قرن پیش، پشت کردند. این فیلسوفان عصر روشنگری بر مطالعه روابط میان زندگی نفسانی و شرایط وظایف اعضایی آن تکیه می‌کردند. بنابراین به طور کلی می‌توان فلسفه عصر روشنگری فرانسه را کوششی برای پیش‌برد آنچه هیوم (Hume) «علم آدمی»^۲ نام نهاده بود، دانست. (کاپلستون، ۱۵، ۱۹۹۶-۱۹)

حال، سالومه با همین سنت فکری و نظام معرفتی به تصویری از شناخت و «علم آدمی» رسیده که علاقه‌مند است، برای راحت زیستن و سخن گفتن آدمی راهی نشان دهد.

سنت فکری و نظام معرفتی حاکم بر اندیشه مولانا

نظام معرفتی مولانا، مبتنی بر شهود و اشراق است و از این رو تشبیهات و استعارات و سمبل‌های موجود در آثار او را می‌بایست در چنین سنت فکری و نظام معرفتی جستجو کرد. این سنت فکری محل تأمل شاعران و نویسندگان دیگر هم بوده، چنان که نقل است، مولانا از شاعران پیش و هم‌زمان خودش، نظیر سنایی و عطار نیز تأثیر پذیرفته است.^۳ (شفیق، ۱۱، ۱۳۸۲) از نظر مولوی، جهان وجود مستقل حقیقی ندارد، و تنها مظهر حقیقی خداوند است. دیدگاه وحدت وجودی وی تجربه شهودی خود اوست و به بررسی نظری نمی‌پردازد. همچنین مولانا برای شناخت، اهمیت و منزلت خاصی قائل است و آن را باعث حیات دل

1 – Empiricism

2 – The Science of Man

۳- دکتر نامور مطلق در نشست بزرگداشت مولانا با تکیه بر اینکه مولانا در کتاب «مثنوی» از اشعار عطار استفاده کرده است، به شعر «طوطی و بازرگان» اشاره کرد و افزود: «یکی از دلایل ماندگاری مولانا و اشعار وی استفاده دقیق از فرهنگ و میراث ادبی گذشته خود بوده که یکی از بارزترین نمونه‌های آن شعر مشهور «طوطی و بازرگان» است که به نوعی خوانش شعری مشابه در «اسرارنامه» عطار است.»

می‌داند. از دیدگاه وی معرفتی که از طریق قلب و با تصفیۀ باطن حاصل شود، موجب اتصال بی‌واسطه با خدا می‌شود. مولانا معرفت را در سه سطح حسی، عقلی و شهودی مطرح کرده است. وی شروع معرفت را از مرحله حس می‌داند، ولی اعتقاد دارد که انسان نباید در این حد متوقف شود، بلکه باید از آن عبور کند. او با بحث‌های مختلف نشان می‌دهد که عقل و معرفت عقلانی در مقابل معرفت یقینی و شهودی و اشراق قلبی از اعتبار کمتری برخوردار است و انسان با تکیه صرف به عقل نمی‌تواند به رستگاری دست یابد.^۱

تصویر مولانا از جهان برگرفته از آیات قرآنی است. بنابراین سخن از عالم شهود و عالم غیب هر دو مطرح می‌شود و عالم امر، خلق، ملک و ملکوت در زبان مولوی عنوان می‌شود. عالم حس یا شهود از نظر مولانا همان عالم طبیعت است که بشر می‌تواند آن را به تجربه حسی خود درآورد.

از طرف دیگر البته در سنت فکری - ایرانی، جریانات فراگیر دیگری هم حضور داشته‌اند که به نوعی تلفیقی از عرفان و فلسفه بودند. به بیان دیگر، با آن که تصوف از لحاظ جوهری با آنچه علم بحثی خوانده می‌شود، هیچ‌گونه تجانس و توافقی ندارد، لیکن باز نه فقط در دوره بعد از مغول، بعضی مشایخ یا شارحان کتب و اقوال آنان تدریجی و بیشتر تحت تأثیر تعالیم «ابن عربی» از تصوف، نوعی علم الهی ساخته‌اند که چیزی بین حکمت و کلام و در حقیقت نوعی علم کلام اشراقی و عرفانی محسوب است، بلکه مخالفان و معارضان آنان هم پاره‌ای از سخنان صوفیه را از اقوال فلاسفه مأخذ شمرده‌اند و بدان بهانه آن‌ها را مردود و محکوم کردند. به‌هرحال آنچه به تصوف ایران مربوط است این نقش از تأثیر عقاید هرمتی و انعکاس آن در مکتب اشراقی آغاز می‌شود و جستجو در تصوف ایران بدون توجه بدان مباحث کامل نخواهد بود. (زرین کوب ۲۶۷)

شاید هم از این روست که امثال ژاک سالومه دریافتی مادی و زمینی از داستان طوطی و بازرگان داشته باشند. چرا که می‌توانند از دریچه خود و یا از دریچه دیگر، جدا از فرایند حاکم بر سنت فکری ایرانی به داستان بنگرند. دریچه‌ای که چندان به ماورالطبیعه و عالم بالا معتقد نیست. البته این نه به آن معناست که عالم بالا را نفی کند، بلکه از آن جهت که «عقل» را به طور کل کنار گذاشته و پدیده‌ها را به گونه‌ای شهودی تبیین کند.

۱- برای مطالعه بیشتر افکار مولانا به کتاب «مولوی‌نامه» اثر استاد همایی مراجعه شود.

اشتراکات سالومه و مولانا

پر واضح است که مراد از اشتراکات «سالومه و مولانا» به این معنا نیست که هر دو در یک جایگاه و با اشتراکات در مبانی فکری و فرایند اندیشیدنند. اما از آنجایی که در یک بخش، آن هم در روابط انسانی، نقاط مشترکی دارند، به باز نمود آن‌ها در اینجا اشاره می‌کنیم. لازم به توضیح است که غیر از سالومه، نویسندگان و شاعران مغرب زمینی دیگری نیز متأثر از عقاید نویسندگان و متفکران ایران (ایران قدیم) بودند. از تأثیر سنت فکری حافظ برگزیده تا دوران معاصر که نویسندگانی چون پائولو کوئیلو و کریستین بوبن به بازنویسی و تأثیر مولانا و روایت‌های او بر آثارشان اعتراف داشته‌اند. اما سالومه از مباحثی سخن می‌گوید که از ارکان اساسی ادب عرفانی ماست. در ادبیات عرفانی «چگونه سخن گفتن» و «چگونه شنیدن» - سماع» (شفق ۱۴۷) بسیار مهم است. زمان و مکان سخن گفتن، آداب شنیدن و زبان بازکردن و... از مباحثی است که ادبیات تعلیمی - عرفانی ایران را شکل می‌دهد. «سالومه» هم به این مسأله تأکید فراوانی دارد و از این جهت است که وی روی ارتباط برقرارکردن، شنیدن و شنیده شدن بحث بسیاری دارد.

ذکر این نکته شایسته است که بدانیم نگرش «سالومه» به «سخن گفتن» و «نگفتن» چندان دارای زمینه‌های قطعی عرفانی نیست، چرا که پیشتر توضیح داده شد که سنت فکری و نظام معرفتی‌ای که «سالومه» در آن زیست می‌کند، چندان توجهی به این فرایند ندارد، اما مسأله «سالومه» رفتاری دموکراتیک در گفتگوست، با توجه به این که باید انسان «به دقت سخن گفتن» را همیشه در ذهن داشته باشد. او می‌گوید:

«ما بجای دیگران سخن می‌گوییم، چون نمی‌توانیم درباره خودمان با آن‌ها حرف بزنیم. اگر سعی نکنیم سخن گفتن خود را صاحب شویم، دیگران تا آخر عمر به جای ما به حرف زدن ادامه خواهند داد. صاحب سخن شدن، قدم اول در راه هرگونه اقدام به تغییر است. هرگونه تغییر در بردارنده زایشی دردناک و دشوار است که همان دسترسی به سخنی است که از آن ماست و با سخن کسانی که ما را بزرگ کرده‌اند، فرق دارد. ارتباط برقرارکردن به معنی در میان گذاشتن تفاوت‌ها و شباهت‌ها است. در نتیجه، ابراز نظر کردن به معنی ارتباط برقرار کردن نیست، بلکه اقدامی یک جانبه است. درحالی‌که ارتباط رفت و برگشتی است که در آن: من ابراز نظر می‌کنم - تأییدیه می‌گیرم که حرفم به گوش دیگری رسیده است - به حرف کسی دیگر گوش می‌دهم - به او تأییدیه می‌دهم که حرفش را شنیده‌ام» (سالومه، ۱۳، ۲۰۰۷-۱۴). رفتارهایی که تبادل افکار را تسهیل یا برعکس مشکل می‌کند گفتن، نگفتن، گوش دادن

(گرفتن پیام) و شنیدن (درک کردن) است. گفتن، ابراز وجود از طریق کلام حداقل در پنج ساحت متفاوت (سطح وقایع و شرح داستانی وقایع - سطح ابراز احساسات - سطح اظهارنظر - سطح انعکاس و سطح خیالی) انجام می‌شود. نگفتن یا زیاد حرف نزدن از آلوده شدن برخی از ارتباطات جلوگیری می‌کند. در بعضی شرایط لحظات سکوت مشترک معجزه آسایند، چون انتظارات متقابلی در کار نیست و هر یک از طرفین با حضور انگل‌وار خود دیگری را مورد اتهام قرار نمی‌دهد. یک رابطه آزاد بر پایه پذیرش و لذت بردن از یک زندگی دوگانه بنا می‌شود، یعنی زندگی من با دیگران یا دیگران، و زندگی من با خودم که در آن از نظر عاطفی خودکفایم. نگفتن یا حرف نزدن، در ضمن، براساس قابلیت تنهایی گزیدن معنوی، براساس توانایی فرورفتن در دنیای مرموز خود و براساس به اشتراک گذاشتن این تنهایی تمام عیار استوار است. گوش دادن به معنی آن است که آنچه به گوش می‌رسد بدون قضاوت دریافت شود و تلاش شود دنیای درون شخصی دیگر در سیستم مختصات خودش درک شود. گوش دادن فعال، وقتی است که به شخص دیگر اجازه می‌دهم بیشتر بگویم درحالی که خلاصه از آنچه او گفته است یا حداقل آنچه را که از حرف‌هایش شنیده‌ام و فهمیده‌ام برایش بازگو می‌کنم تا بتواند ندای خود را بشنود. در ضمن گوش دادن فعال به معنی پیشنهاد سؤالاتی وسیع است، سؤالاتی که پاسخ آن‌ها بله و خیر نیست و نیاز به چون و چرا دارد، سؤالاتی که شخص دیگر را به خودش بازمی‌گرداند. شنیدن آنچه که او می‌گوید، توجه به لبخندها، نگاه‌ها، حرکات، نفس کشیدن، کارها، دردها و انرژی‌های ... اوست. شنیدن توجه کردن است، دقت کردن است. آنچه در یک رابطه خوب اعجازانگیز است شنیدن حرف شخص دیگری است در همان زمینه‌ای که زده می‌شود، با توجه به این‌که گاهی این زمینه، زمینه‌ای دیگر را پنهان می‌کند. برای فراتر رفتن از دریافت کلمات ظاهری، لازم است به سوی کلامی جستجوگر برویم. باید به آنچه او می‌گوید با این نظر که از کجا به این حرف رسیده است و نه آنکه در کجا گفته می‌شود توجه کنیم. شیوه شنیدن از یک سو بازتاب آنچه گفته می‌شود است و از سوی دیگر معنایی را که به پیام‌هایم می‌دهم نشان می‌دهد. (سالومه، ۱۵، ۲۰۰۷-۳۴)

از سوی دیگر، مولانا جلال الدین نیز با توجه به نظام معرفتی‌اش از منظر دیگر و به اعتباری دیگر انسان را به خاموشی در مواقعی و سخن گفتن در مواردی تشویق می‌کند. در واقع عرفان ایرانی و یا شاید بشود گفت عرفان مشرق زمین اساساً انسان را به خاموشی و سکوت دعوت می‌کند تا بسیار سخن گفتن، در واقع پیشنهاد عرفان این است که اعضا و جوارح انسان به جای این‌که زبان شوند، برای بیان جملگی چشم و گوش شوند برای دیدن

وشنیدن. (حلبی ۷۷-۸۵)

تأثیرپذیری سالومه از مولانا در روایت طوطی و بازرگان

ژاک سالومه روایت طوطی و بازرگان را که یکی از قصه های مثنوی معنوی است، به بیانی دیگر به زبان فرانسوی برگردانده است. به این معنا که تلاش کرده آنگونه که درباره سنت فکری و نظام معرفتی اش توضیح دادیم روایت را آنگونه که می خواهد به سرانجام رسانده و نیت خود را از آن تأویل کند. همانگونه که گفته شد او سخن گفتن و شنیدن به موقع را بسیار نیکو می داند. در واقع او اعتقاد به شنیدن و شنیده شدن دارد. در روایت «طوطی و بازرگان» هم می خواهد به نتایجی برسد که در مطالعات بیرون از ادبیات به آن معتقد است. این روایت را در کنار روایت مولانا بخوانید:

بود بازرگان و او را طوطی در قفس محبوس زیبا طوطی
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۴۷)

روزی روزگاری مردی بود که طوطی زیبایی داشت (...). او برای این طوطی قفسی از طلا ساخته بود که در آن تمامی امکانات زندگی مدرن از قبیل حمام آب گرم، آشپزخانه با تجهیزات کامل، مایکرو ویو و (...) را قرار داده بود.^۱

چونک بازرگان سفر را ساز کرد سوی هندستان شدن آغاز کرد
هر غلام و هر کنیزک را زجود گفت بهر تو چه آرم گوی زود
هریکی از وی مرادی خواست کرد جمله را وعده بداد آن نیکمرد
گفت طوطی را چه خواهی ارمغان کارمت از خطه هندوستان
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۴۸ تا ۱۵۵۱)

در داستان مولوی بازرگان قصد سفر می کند، در حالی که در این داستان مرد برای جلب رضایت طوطی و نشان دادن میزان علاقه اش از طوطی می پرسد که اگر خواهسته ای دارد، بگوید تا مرد جامه عمل ببوشاند. طوطی از او می خواهد به خاطرش به سفری برود و پیغامش را به

1 - Il était une fois un homme qui avait un perroquet merveilleux. (...) Il avait fait construire et installé pour sa perroquette une cage tout en or possédant tout le confort moderne.(...)

پدر بزرگش - پیر طوطیان - در جزیره آرزو برساند.^۱

گفتش آن طوطی که آنجا طوطیان
چون بینی کن ز حال من بیان
کآن فلان طوطی که مشتاق شماس
از قضای آسمان در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و دادخواست
وز شما چاره و ره ارشاد خواست
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۵۲ تا ۱۵۵۴)

به او بگو که از طرف نوه او رفته‌ای و برای او شرح حال مرا با تمامی جزئیات بازگو که
من چگونه زندگی می‌کنم و تمام آنچه را هم که برای خوشنودی من و با عشق انجام داده‌ای را
بازگو.^۲

چونک تا اقصای هندستان رسید
در بیابان طوطی چندی بدید
مرکب استانید، پس آواز داد
آن سلام و آن امانت باز داد
طوطی ز آن طوطیان لرزید و پس
اوفتاد و مرد و بگسستش نفس
شد پشیمان خواجه از گفت خبر
گفت رفتم در هلاک جانور
این مگر خویشست با آن طوطیک
این چرا کردم چرا دادم پیام
این مگر خویشتست با آن طوطیک
سوختم بیچاره را زین گفت خام
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۸۷ تا ۱۵۹۲)

او پیغام طوطی را به پدر بزرگش رساند، ولی با شنیدن داستان زندگی نوه، او بال‌هایش را
بر روی سینه گذاشت و ناگهان از شاخه به پایین بر روی شن‌های ساحل افتاد. مرد از کرده
خود سخت پشیمان شد و شروع کرد به نالیدن: من هرگز نباید تمام محبت‌هایی را که به
طوطی ام کرده‌ام، به او می‌گفتم. حتماً از شدت هیجان بر زمین افتاد. آه! چه بدبختی. حالا چه

1 - Un matin , fidèle à sa conduite , il demanda à la perroquette qu'il aimait si fort ce qui lui ferait plaisir.

La perroquette adorée lui dit :

- Pourrais-tu faire un voyage pour moi ?

- Oui, oui, tout ce que tu veux !

1 - Dis-lui simplement :

- Je viens à la demande de ta petite-fille . Dis-lui comment je vis. Dis-lui surtout tout ce que tu fais pour moi : (...) Dis-lui tout ce que tu fais pour moi avec tant d'amour.

به طوطی محبوبم بگویم؟^۱

این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است
سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف
زانک تاریک است و هر سو پنبه‌زار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
عالمی را یک سخن ویران کند
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۷)

و آنچه بجهد از زبان چون آتش است
گه ز روی نقل و گاه از روی لاف
در میان پنبه چون باشد شرار
وز سخن‌ها عالمی را سوختند
روبهان مرده را شیران کند
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۷)

ژاک سالومه در این قسمت داستان نتیجه می‌گیرد که: نباید هرگز فداکاری‌هایی را برای آن‌که دوست داریم و انجام می‌دهیم، بر زبان آوریم.^۲

کرد بازرگان تجارت را تمام
هرغلامی را بیاورد ارمغان
گفت طوطی ارمغان بنده کو
گفت نی من خود پشیمانم از آن
من چرا پیغام خامی از گزاف
گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست
گفت گفتم آن شکایت‌های تو
آن یکی طوطی ز دردت بوی برد
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود
بازآمد سوی منزل شادکام
هر کنیزک را ببخشید او نشان
آنچه گفتی و آنچه دیدی بازگو
دست خود خایان و انگشتان گزان
بردم از بی‌دانشی و از نشاف
چيست آن کین خشم و غم را مقتضی ست
با گروهی طوطیان همتای تو
زهره‌اش بدرید و لرزید و بمرد
لیک چون گفتم پشیمانی چه سود
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۶۵۲ تا ۱۶۶۰)

مرد به کشور خود بازگشت و به سراغ طوطی رفت. طوطی با یک جهش از جا بلند شد.

1 – Il ne put en dire davantage. Il posa ses deux pattes sur sa poitrine de perroquet et tomba d'un seul coup, comme foudroyé sur le sable de la plage, parmi les coquillage...

L'homme, abasourdi, se sentit soudain très coupable. Il se lamenta :

- Je n'aurais jamais dû lui dire tout le bien, tout le bon que j'ai donné à sa petite-fille. L'émotion l'a certainement terrassé. Ah, quel malheur ! Que vais-je dire à ma perroquette tant aimée ?

2 – On ne devrait jamais dire les sacrifices que l'on fait pour un être aimé.

- پدر بزرگم را دیدی؟

- بله ... مرد با لکنت این کلمه را ادا کرد.

- آیا به او گفתי من چگونه زندگی می‌کنم؟ تمام کارهایی که برای من انجام داده‌ای را

گفתי؟

- بله، اما من بسیار از گفته خود پشیمانم. هرگز نباید چنین کاری می‌کردم. نباید سر

تعظیم در مقابل خواسته تو فرود می‌آوردم. من فقط می‌خواستم اسباب رضایت تو را فراهم کنم.^۱

پس بلرزید او فتاد و گشت سرد

برجهید و زد کله را بر زمین

خواجه در جست و گریبان را درید

این چه بودت این چرا گشتی چنین

ایدریغا همدم و همراز من

راح روح و روضه رضوان من

کی دگر مشغول آن مرغان شدی

زود روی از روی او برتـــــــــــــــــافتم

(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۶۹۷ تا ۱۷۰۴)

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد

خواجه چون دیدش فتاده همچنین

چون بدین رنگ و بدین حالش بدید

گفت ای طوطی خوب خوش حنین

ایدریغا مرغ خوش آواز من

ایدریغا مرغ خوش الحان من

گر سلیمان را چنین مرغی بدی

ای دریغا مرغ کارزان یافتم

مرد فریاد می‌کشد: آه خدای من این چه کاری بود که من کردم. من هرگز نباید آن اتفاق

را برای طوطی‌ام بازگو می‌کردم. من عشقم را کشتم.^۲

طوطیک پرید تا شاخ بلند

بعد از آنش از قفس بیرون فکند

1 - Il revient dans son pays, arriva devant la cage en or , appeal doucement la perroquette.

Celle-ci se leva d'un bond.

- As-tu vu mon grand père ?

- Oui..., balbutia l'homme.

- Tu lui as dit comment je vivais, tout ce que tu faisais pour moi ?

- Oui, mais... je suis très gêné. Jamais je n'aurais dû faire cela. Je n'aurais pas dû obéir à ta demande. Je voulais re faire plaisir.

2 - Mon Dieu, qu'ai-je fait, s'écria l'homme, je n'aurais jamais dû lui répéter cela. J'ai tué mon amour.

طوطی مرده چنان پرواز کرد کافتاب شرق ترکی تاز کرد
خواجه حیران گشت اندر کار مرغ بی‌خبر ناگه بدید اسرار مرغ
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۵)

مرد که هرگز در زندگی‌اش گریه نکرده بود، طوطی را به آرامی بر روی دستانش بلند کرد و با صورتی گریان به باغ تابستانی‌اش برد.
مرد طوطی مرده را روی زمین گذاشت تا بیلش را پیدا کند. هنوز زمان آن را نیافته بود که طوطی را از زمین بردارد که طوطی ناگهان پرواز کرد و بر سر بلندترین شاخه درخت بلوطی نشست.^۱

روی بالا کرد و گفت ای عندلیب از بیان حال خودمان ده نصیب
او چه کرد آنجا که تو آموختی ساختی مکاری و ما را سوختی
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۸۳۶-۱۸۳۷)

از کدام پیغام حرف می‌زنی؟ مرد نالید. من چه پیغامی را به تو رساندم؟ مرد دوباره پرسید.^۲
گفت طوطی که بفعلم پند داد که رها کن لطف آواز و وداد
(مثنوی معنوی، داستان طوطی و بازرگان، دفتر اول، بیت شماره ۱۸۳۹)

طوطی جواب داد: او با عملش راه آزادی را به من نشان داد.^۳
ولی برخلاف داستان مولانا که مرد از طوطی پند می‌گیرد و خواجه طوطی را به امان خدا می‌سپارد، در این داستان مرد همچنان نالان است و به طوطی التماس می‌کند که برگردد و به او

1 – Il prit tendrement la perroquette dans ses bras, la porta, en larmes, dans son jardin d'été. Lui qui n'avait jamais pleuré de sa vie.

Il la déposa sur le sol pour aller chercher sa bêche préférée, n'eut pas le temps de se relever ... la perroquette d'un seul coup d'ailes s'éleva dans les airs et se posa sur la plus haute branche d'un chêne, de là sauta sur un hêtre car elle préférerait l'être aux chaînes.

2 – Mais de quelle message parles-tu ? sanglota l'homme.... Mais quel message t'ai-je donc transmis ? demanda-t-il encore.

3 – Le message du chemin de ma liberté.

وعده می‌دهد که در قفسش آسانسور کار می‌گذارد و قفسش را پهن تر می‌کند. جزیره‌ای را به او هدیه می‌کند و در آن جزیره درختان نارگیل می‌کارد. در این داستان طوطی قبل از آن که به سوی آسمان نیلی پرواز کند، خطاب به مرد می‌گوید:

هرگز اسم پنهان مرا فراموش نکن: **هنگام حرف زدن تو خود هستی.**
من این نام را همچون هدیه‌ای به تو تقدیم می‌کنم. چون تو مرا دوست داشتی و من به تو این حق را می‌دهم که از آن برای خود استفاده کنی ... و یا برای کسانی که واقعاً آن‌ها را دوست داری.

سپس طوطی به سوی فصل‌های زندگی‌اش پرواز کرد همان فصل‌هایی که بر همگان پوشیده نیست، سن و سال نمی‌شناسد ...^۱

نتیجه

هم‌چو تیری دان که جست از آسمان	نکته‌ای کان جست ناگه از زبان
بند باید کرد سیلی را ز سر	وانگردد از ره آن تیر ای پسر
گر جهان ویران کند، نبود شگفت	چون گذشت از سر، جهانی را گرفت

مولوی

سیر اندیشه و تاریخ تحول و تطور اندیشه عرفانی در ایران نشان می‌دهد که چگونه آداب «سخن گفتن» و «شنیدن» از موارد اصلی فرهنگ کاربردی در این سرزمین است. طبیعی است در دوره‌هایی از تبادل فرهنگی و تمدنی بین ایران و غرب این جریان‌ات اندیشه‌ای به آن جا هم رسیده و اکنون میراث خوارانی چون سالومه توانسته‌اند از این اندیشه در آثارشان بهره‌مند شوند و از این طریق با سبکی ادبی، اندیشه‌های تعلیمی خود را در پس این مسائل عرفانی توصیف کنند.

نوع نگاه و برداشت خاص و منحصر به فرد هر جامعه مدنی به سنت فکری و نظام

1 – N'oublie jamais mon nom secret : **T'es toi quand tu parles.**

Je t'offre ce nom comme un cadeau. Puisque tu m'as aimée, je te donne le droit de l'utiliser pour toi... ou pour ceux que tu aimeras vraiment.

Puis elle disparut vers les saisons de sa vie... qui, comme chacun le sait, n'ont pas d'âge...

معرفتی آن ملت و فرهنگ و تمدن بازمی‌گردد. مطالعه مسأله چگونگی سخن گفتن، چرا گفتن و خاموشی در «طوطی و بازرگان» و «قصه مرد عاشق» گواه تجربه و تسلط کامل هر دو نویسنده بر این موضوع پیچیده است. هر دو نویسنده برداشت‌های مادی و معنوی خاص خود را به زیبایی برای خواننده روشن می‌سازند. کنار هم قرار گرفتن این قصه و اقتباس یک پژوهشگر غربی با سنت فکری متفاوت نشان می‌دهد که غربی‌ها چگونه به جهان و پیرامون آن می‌اندیشند و در واقع سکوت به وقت سخن گفتن و سخن گفتن به وقت سکوت برایشان چگونه معنی می‌یابد. مسئله دیگر عمق پرواز مولانا در سمبل‌های داستان است. مولانا از هر بال و پری که به داستان می‌دهد، منظوری برای ادای هدف خود دارد، ولی سالومه به این حواشی مستقیم می‌نگرد و منظور سمبلیک آن را در نمی‌یابد که برگرفته از دنیای متفاوت این دو متفکر است.

در واقع بکارگیری آثار ادیبان ایرانی نشانه‌ای از همبستگی فکری میان این ادیبان و خاورشناسان و ادیبان غربی است. آنگونه که از برداشت‌های ادیبان غربی منتج می‌گردد، یکی از بهترین روش‌های انتقال فرهنگی، تعلیمی، آموزشی و تربیتی، کاربرد فنون ادب فارسی در ادبیات خودی است.

سخن نهایی این‌که از منظر ادیبان غربی شناخت فرهنگ، عقاید فلسفی، عرفانی و به نوعی تعلیمی ایران کهن بدون پژوهش و مطالعه در آثار بزرگ ایران همچون نوشته‌های حکیمانه مولوی حاصل نمی‌گردد و کاربرد و مطرح کردن این‌گونه آموزه‌ها نه تنها به رشد کمی و کیفی در این گستره ادبی می‌انجامد، بلکه نمایانگر شکوه تمدن و فرهنگ غنی ایرانیان است.

Bibliography

- Copleston, Frederik. (1380/2001). *Tarikhe Falsafe* (A History of Philosophy). Volume IV: Modern Philosophy: Descartes to Leibniz. Translated by Gholamreza A'vany. Tehran, Scientific & Cultural Publications Company & Soroush Press. P. 110-115.
- . (1375/1996). *Tarikhe Falsafe* (A History of Philosophy). Volume V: Modern Philosophy: The British Philosophers from Hobbes to Hume. Translated by Amir Jaleledin A'lam. Tehran, Scientific & Cultural Publications Company & Soroush Press. P. 15-19.

- . (1373/1994). *Tarikhe Falsafe* (A History of Philosophy). Volume VI: Modern Philosophy: From the French Enlightenment to Kant. Translated by Esmaeil Sa'adat and Manouchehr Bozorgmehr. Tehran: Scientific & Cultural Publications Company and Soroush Press. 11-83.
- Frouzanfar, Badiolzaman. (1387/2008). *Sharhe Masnavi Manavi* (Critic of Masnavi Manavi). Tehran: Zavar Publications.
- Gonabadi, Mohammad Parvin. (1362/1983). *Abdolrahman Ebne Khaldoon Prelude*. Tome I. Tehran, Scientific & Cultural Publications. 31.
- Halabi, Ali Asghar. (1381/2002). *Shenakhte Erfan va Arefane Irani* (Recognition of Iranian Theosophy and Theosophists). Tehran: Zavar Publications. 77-85.
- Le Van Baumer, Franklin. (1382/2003). *Jaryanhaye Bozorg dar Tarikhe Andishe Gharbi* (Main Currents of Western Thought). Translated by Hossein Bashirieh. Tehran: Center for rethinking of Islam and Iran Publication.
- Lewisohn, Leonard. (1384/2005). *Mirasse Tassavof* (The heritage of Sufism). Translated by Majdodin Keyvani. Tehran, Nashre Markaz Publications. 100-103 & 120.
- Molavi (Balkhi, Molana Jalaledin Mohammad). (1377/1998). *Masnavi Manavi*. Adjusted by Nikelson reformed version. Tehran, Pajhuhesh Publications.
- Safapour, Ehsan. (1385/2006). *Khabarnameh* (Newsletter). Tehran, Farhangestane Honar Publications.
- Salomé, Jacques. (1993). *T'es toi quant tu parles*. Paris; Éditions Albin Michel.
- . (1386/2007). *If Only I'd Listen to Myself: Resolving the Conflicts That Sabotage Our Lives*. Translated by Zahra Vosough. Tehran, Azadmehr Publications. 13-34.
- Shafagh, Ismaeil. (1382/2003). *Range Eshgh* (Colour of Love). Tehran. Khojasteh Publications. 11 & 147.
- Zarinkoub, Abdolhossein. (1362/1983). *Jostejou Dar Tasavofe Iran* (Search in Iranian Sufism/Gnosticism). Tehran: Amirkabir Publications. 267.